

# کارگری خپه ۲۹

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

سر دبیر: ر. پیکار جو

ماهنامه سیاسی - خبری

شماره بیست و نهم

اکتبر ۲۰۱۱

کارگران  
جهان  
متحد  
شوید!

## سیر احتمالی جدال قدرت در افغانستان

بصیر زیار

از یک سال بدینسو، پس از اعلام خروج تدریجی امریکا و ناتو از افغانستان، بار دیگر واژه از بازگشت دوران سیاه طالبان در فضای سیاسی افغانستان کسب شدت نموده است و همه آنرا یک خطر جدی میدانند. این خطر ازین جهت بیشتر واقعی جلوه میکند که طالبان به جنگ و حملات انتحاری شان شدت بخشیده و به طور سیستماتیک مهره های حریف و مخالف خود را یکی پی دیگر راهی دیار عدم مینمایند. این تصور مخصوصا با توجه به وضعیت نابسامان رژیم و تقلای آن برای دست یابی به صلح با طالبان، بیش از پیش تقویت میگردد. اما آنچه به این باور بیشتر بال و پر می بخشد، تجربه تاریخی چگونه گی به قدرت رسیدن طالبان در گذشته است که هنوز در اذهان اکثریت مردم یک حادثه نسبتا تازه پی است. ظاهرا شباهتهای زیادی میان آن دوره و شرایط موجود دیده میشود. به طور مثال طالبان کماکان عمدتا با مجاهدین و مخصوصا جبهه شمال طرف اند، قدرتهای خارجی بعد از سالها جنگ در حال ترک کردن کشور می باشند و مردم کم و بیش از نظام موجود ناراضی و خسته شده اند.

اما اگر کمی دقت شود در کنار شباهتهای نامبرده تفاوتهای زیادی نیز وجود دارد که رویهمرفته بیانگر آنست که روند کنونی حوادث برخلاف باور عمومی به سوی یک پیامد یگانه و محتومی چون پیروزی طالبان، در حرکت نبوده و حتی میتوان ادعا نمود که چشم اندازهای دیگر از احتمال موفقیت بیشتری برخوردارند.

ادامه در صفحه ۲

## هیولای زاده پی از آمیزش مذهب و ناسیونالیسم

ارسلان مهربان

ادامه در صفحه ۳



## جامعه مدنی

بهنام "قدیمی"  
ادامه در صفحه ۹

## شکنجه و سنگسار

کاوه امید

کلیپ ویدیوی زن و مردی را که طالبان در شمال افغانستان در ماه اگست ۲۰۱۰ سنگسار نمودند با بی میلی تمام مشاهده کردم. ویدیو گزارشی از مراسم سنگسار صدیقه و خیام است که باصحنه ای غم انگیزی آغاز می شود. گودالی را پیش از مراسم سنگسار حفر کرده اند و زن جوان تا کمر در گودال فرورفته است. بدن زن با چادری آبی رنگ پوشیده است. مردم در اطراف گودال حلقه زده اند. ملاها حکم سنگسار را صادر می کنند. متهم در دادگاه صحرائی طالبان گناهکار شناخته می شود. مردم همراه با طالبان زن را سنگ باران می کنند. سنگ های خورد و بزرگ بر سرش می بارند و زن نا امیدانه برای رهایی خود تلاش می نماید اما به زمین می خورد. سنگ بزرگی به سرش اصابت می کند و چادرش با خون رنگین می شود. پیکرش را گودال در آغوش می گیرد. صدیقه هنوز زنده است و نفس می کشد و طالب تفنگداری جلو می رود و با شلیک سه مرمی به زندگی این زن جوان پایان می دهد.

ادامه در صفحه ۸

# آزادی، برابری، حکومت کارگری

## سیر احتمالی جدال..

طالبان و متحدین به طور کلی با دو استراتژی و سه پیامد احتمالی روبرو اند که جنگ یا مصالحه، استراتژیهای موجود آنها و پیامدهای احتمالی عبارت است از پیروزی، شکست و یا مشارکت در قدرت. هیچیک از این راه حلها و نتایج حاصله از آنها درین پروسه یک امر قطعی نیست، بلکه تابع ماتریکسی از عوامل و شرایط است که تحقق یافتن آنها را محتمل می سازد. آنچه آلترناتیفهای نامبرده را از همدیگر متمایز میسازد، درجه احتمالات آنهاست. درجه احتمالات در شرایط کنونی خود یک مسأله غیر ثابت و متغیر می باشد و این امکان دایما موجود است که در آینده بنا بر تغییر شرایط و عوامل، آلترناتیفها نیز فرق نماید. همانطوریکه در فوق اشاره شد که پیروزی طالبان از طریق جنگ یک پدیده تاریخی نسبتا تازه بی است و در حافظه اکثریت زنده است و همین مسأله یکی از مهمترین دلالتی است که بسیاری تکرار آنرا باور کنند. اما علی الرغم فاصله زمانی کوتاه و شباهتها زیادی، اینها حوادث جداگانه ای اند که در شرایط متفاوتی و در نتیجه عوامل متفاوتی اتفاق می افتد. حرکت و جنبش طالبان در نیمه اول دهه نود میلادی در تاریخ معاصر افغانستان و منطقه یک حادثه منحصر به فرد بود. این حرکت که توسط تعداد معدودی از طالبان به راه افتاد، در یک مدت کوتاه به یک جنبش نیرومند و وسیع قومی - مذهبی تغییر نمود. طالبان توانستند که در مدت دو سال از 94 تا 96 از یک گروه چند نفره به یک جنبش وسیع و حاکم بر پایتخت و بخش اعظم کشور تبدیل گردند. یکی از دلایل اصلی رشد سریع و حیرت انگیز طالبان قبل از همه پیام و برنامه سیاسی آنها بود، پیامی که به یک تعبیر میتوان آنرا آلترناتیف و روزه خروج از بحران و انارشسیسم سیاسی بی دانست که سرپای جامعه جنگزده افغانستان را در آزمان فرا گرفته بود. پیام سیاسی طالبان متشکل از دو جزء یا دو بخش بود: اولاً پایان دادن به انارشسیسم سیاسی و ایجاد یک نظام یکدست، مؤثر و متمرکز دینی، پیامی که مخاطب آن اکثریت جامعه بود و ثانیاً اتحاد همه قبائل و اقشار ملیت پشتون جهت نیل به هدف نخستین و اعاده جایگاه سیاسی رهبران سیاسی - مذهبی آن ملیت و در مرکز آن قبیله تاریخا حاکم محمدزائی در افغانستان. نخستین خواست یا پیام سیاسی

طالبان بر هیچ کسی پوشیده نبود و علنا تبلیغ میشد، اما خواست دومی در مجموعه بی از عملکردها، کاراکتر و ترکیب انسانی این حرکت به خوبی و روشنی پیدا و قابل درک بود. طالبان مطالبات سیاسی خود را در کل، در قالب ایدئولوژی خاص دینی و فاشیستی بی که میتوانست پاسخگوی برنامه سیاسی آنها باشد، ارائه نمودند. نارضایتی عمومی از احزاب جهادی - قومی، تضادهای درونی احزاب نامبرده و غیره، شرایط مناسب را برای پیشروی و رشد این جریان فراهم نمود. اوضاع جهانی و منطقوی نیز به نفع و در جهت رشد و پیشروی طالبان قرار داشت. غرب در کل طالبان را تنها نیروی جنگی می پنداشتند که عملا میتواند در نقش جاده صاف کن رژیم مورد نظر شان قرار گیرند، مخصوصا که در آغاز شکل گیری، طالبان فاقد هرگونه برنامه و مطالبه سیاسی خاص برای اداره جامعه بودند. همچنین حمایت قاطع پاکستان و عربستان سعودی و کشورهای خلیج از طالبان بر علیه حکومت اسلامی ربانی که از حمایت نسبی ایران و هند برخوردار بود، میتوان به منزله شرایط مناسب منطقوی به نفع طالبان یاد آوری کرد.

این دوره با دوره پیشین با توجه به مشخصات اصلی آن که در بالا مختصرا به آنها اشاره گردید، تفاوتی جدی و اساسی دارد. طالبان درین دوره قبل از همه فاقد یک پیام و برنامه سیاسی کارساز اند که از جاذبیت خاصی در میان مردم برخوردار باشد. ضد بیگانه و ضدکافر بودن طالبان با توجه به جنایات و وحشیگریهای آنان و دیگر گروههای اسلامیت، مقبولیت و جذابیت خاصی نزد توده ها ندارد و اکثریت مردم طالبان را به مثابه ایادی و مزدوران رژیم و نظامیان پاکستان میشناسند. بنابراین بازگشت طالبان به قدرت برای بخش وسیعی از اقشار اجتماعی اعم از شهری و روستایی فاجعه بی به شمار میاید، و حتی مناطقی که از طالبان ظاهرا حمایت مینمایند، نه به دلیل برنامه سیاسی و یا اعتبار مذهبی این گروه است بلکه عمدتا به علت مسائل امنیتی و یا امتیازات مادی خاصی می باشد که با حضور طالبان دسترسی به آنها ممکن میگردد. ثانیاً اوضاع جهانی از بسیاری جهات فرق کرده است و طالبان امروز برعکس دیروز نزد غرب نه نیروی جاده صاف کن برای رژیم موردنظر آنان بلکه آشکارا یک تهدید جدی برای چنین رژیم و در قطب مخالف آنها قرار دارد. حمایت منطقوی از طالبان در مقایسه با آندوره در یک سطح بسیار نازل قرار دارد و موجودیت طالبان

حتی برای حامی اصلی آنها یعنی دولت پاکستان و به ویژه نظامیان آنکشور به شمشیر دولبه بی تبدیل شده است. طالبان اکنون یک نیروی متحد و یکدست نیستند، طالبان پاکستانی مدتهاست که با ارتش آنکشور درگیرند و بخشهای مختلف "طالبان افغانی" آن بیشتر از هر زمانی دیگر نامتجانس تر و نامتشکل ترند. ثالثاً، طالبان دریندوره برخلاف دوره قبلی از حمایت متنفذین محلی و رهبران مذهبی مناطق جنوب و شرق افغانستان برخوردار نیستند و از همینرو آنان جهت حفظ سلطه خویش بر بعضی مناطق، دست به ترور افراد متنفذ قومی و مذهبی میزنند.

خلاصه با بررسی و تحلیل از علل و مشخصات اصلی دو دوره نامبرده برمیاید که چشم انداز سرنگونی و فروپاشی رژیم موجود پس از بیرون رفتن قوای خارجی نه تنها یگانه پیامد نمیتواند باشد، بلکه نمیتوان آنرا آلترناتیف واقعی و معتبری نیز به حساب آورد. محاسبات سیاسی و تحلیل عینی و مشخص اوضاع بیشتر دلالت بر ادامه جنگ و یا با تأمین بعضی شرایط تعیین کننده، که در ادامه مقاله به آن اشاره خواهد شد، به تضعیف طالبان و وادارکردن آنها به پای میز مذاکره منجر خواهد شد. آثانی که قوای ناتو را یگانه عامل در حفظ رژیم موجود می پندارند، بیرون رفتن این قوا را معادل با فروپاشی رژیم و پیروزی طالبان میدانند. یک چنین پیش بینی بدبینانه به علاوه قرینه سازی از دوره قبلی طالبان که به آن اشاره شد، بر بیکاره گی و فساد رژیم موجود، تضاد و ناهماهنگیهای درونی آن و سیاست غلط مصالحه جویانه جاری دولت بنا یافته است. این گونه تحلیل یک جانبه که در آن به موجودیت نیروهای خارجی بیش از حد بها داده میشود، متاسفانه فراموش مینماید که موجودیت این نیروها خود یکی از علل اصلی ادامه جنگ، تقویت طالبان و ناتوانی رژیم موجود است. خروج قوای خارجی، از یک سوی مهمترین حربه تبلیغاتی و انگیزه بسیج و سربازگیری را از طالبان میگیرد، و از سوی دیگر رژیم را وادار مینماید تا جهت بقای خویش ناگزیر آماده گی لازم را اتخاذ و با انسجام و قاطعیت بیشتر دست به کارشود. جناحهای مصالحه جو و متمائل به طالبان چه در قدرت و یا بیرون از دایره قدرت با ادامه استراتژی جنگ توسط طالبان و پافشاری بیشتر آنها بر راه حل نظامی، تضعیف و

ادامه در صفحه ۴

# تل دوی د کارگری طبقی پیوستون!

## هیولای زاده بی...

سیستم های اقتصادی حاکم بر جهان همیشه از حربه های مذهب و ناسیونالیسم، در تعمیم دادن حاکمیت سیاسی و انباشت ثروت به دست افراد معدودی، استفاده کرده اند. سرمایه داری در بدو تولد، بر مقتضای طبیعت اش، با پدیده های مذهب و ناسیونالیسم در افتاد. چون ناگزیر بود ارزش های جدیدی را جاگزین نماید. مثلاً نمیتوانست ملوک الطوائفی را که عمدتاً بر بافت های عشیره یی و قبیلوی استوار بود، تحمل کند. به این دلیل که به قدرت متمرکز نیاز داشت و میبایست متناسب با مضمونش، شکل جدیدی داشته باشد، مذهب به گواهی تاریخ همیشه در خدمت قدرتمندان بوده است. چون لازم است، از نظر روانی طبقات پایین اجتماع را تخدیر نماید، تا با تقلیل احساس درد، استمرار حیات شان طولانی تر گردد. بورژوازی در حال رشد، نمیتوانست در آغاز، کلیسا را که در یک همزیستی با فیودالان میزیست، بپذیرد. آنچه برای سرمایه داری مقدس است، تولید بیشتر و انباشت بیشتر سرمایه میباشد. مذهب که الزاماً بخشی از یک سیستم اقتصادی نیست، با اضمحلال شیوه تولیدی قبلی، آماده دادن غسل تعمید به سیستم جدید میشود.

کلیسا نگذاشت بورژوازی زیاد به انتظار بماند. اخلاق "کار" پروتستانتیسم، کمک عظیمی به انقلاب صنعتی نمود. در دوره رشد سرمایه داری، کار، به مفهوم زنده گی در محور قرار گرفت. به وقت آزاد و فراغت به دیده تحقیر نگریسته میشد. و حتی آنرا مضر میدانستند. "کالوینیسیم"<sup>(۱)</sup> که دید گاه یک تیولوگ پروتستان اهل فرانسه است، انسانها را برای آنکه فرصت گردن نهادن به خواهشات نفسانی را پیدا نمایند، به کار بیشتر تشویق می نماید.

بورژوازی نیز سیستمی ماجراجو نیست. تا آنجا که بتواند هیولای مذهب را در کنترل خودش و در خدمت تولید بیشتر داشته باشد، آنرا با آغوش باز می پذیرد. نوع مذهب هم برایش اهمیت ندارد. در این سیستم سیاست واقعی<sup>(۲)</sup>، وسیله مطلوب را گاه در شمایل بن لادن، و گاهی در هیأت اسقفی، تشخیص میدهد.

مظاهر مطالبی که در رابطه با همزیستی مذهب و راستگرایی بیان شدند، در ۲۲ ماه جولای همین سال، در اسلو پایتخت ناروی، توسط آندرس بری ویک، یک راستگرایی افراطی و مذهبی، با کشتن ۷۷ نفر و زخمی کردن ۹۰ تن دیگر که اکثریتشان جوانان کمتر از هجده سال بودند، در اطراف مقر صدراعظم و جزیره یی به نام "اوت اوپا"، به نمایش گذاشته شدند. سوسیال دموکرات ها که تشکل

شان حزب کارگر نام دارد، هدف اصلی این حملات بوده است.

آندرش بری ویک، راست گرایی افراطی است که با تلفیقی از مذهب و ناسیونالیسم توانسته است به چنین جنایتی دست یازد. او آریایی ها را که خود به آن متعلق است، مایه افتخارش میداند. آندرس، قبل از توسل به چنین جنایتی، "مانیفیستی" را بنام ۲۰۸۳، که علامت نازیست ها در ذیل آن نقش بسته، به نام "اعلامیه آزادی اروپایی" در ۱۵۱۸ صفحه از طریق اینترنت بیرون داده است.

او برای توجیه جنایتش لازم میداند که مخاطبش را به هزار سال قبل ازین روز برگرداند. او در مانیفست ترورش می نویسد: "در ۱۰۹۵ پاپ اوربان دوم، اولین جنگ صلیبی را اعلام نمود". این جنگ برای آندرش، جنگی رهایی بخش بوده است که توانسته است از فرهنگ غرب پاسداری کند. در قرون وسطی توحش در اروپا بیداد میکرد. وحشت، قتل و انتقام معیارهای شرافت بودند. جانی ترین افراد، دلیر ترین فرد به حساب می آمده است. پاپ اوربان دوم، با راه انداختن جنگ های صلیبی (جنگ بر ضد بیگانگان دیگر اندیش)، خواست با فرستادن جنایت کاران به جنگ، از جانبی جامعه را از شر آنها مصون ساخته و از طرف دیگر آنها را به غازی و شهید، یعنی انسان های شرافتمند، تبدیل نماید.

عدد ۲۰۸۳، از نظر آندرش، سال پایان تسلط غیرخودی ها، یعنی مارکسیست ها و مسلمانان بر اروپا خواهد بود. مانیفست ترور آندرش به نکات دیگری از جمله: خیزش فرهنگ مارکسیستی و کثرت فرهنگی در غرب، وضعیت جاری گروپ های مقاومت ضد مارکسیستی و ضد اسلامی نیز پرداخته است. سقط جنین و همجنس گرایی از پدیده های دیگری است که آندرش از آنها نفرت دارد. آندرش معتقد است که زنان باید در محدوده خانه کار نمایند.

بیگانه ستیزی آندرش با ضدیت با رنگ جلد و تعلق جغرافیایی خلاصه نمیشود. او از تفکرات متفاوت با بینش خودش، هم نفرت دارد. اسلام را اندیشه خارجی، و مارکسیسم را شیوه بینش حزب حاکم "کارگر" می پندارد. و بهمین دلیل دست به قتل جوانانی زد

**مسئولیت مطالب درج شده در نشریه**

**به عهده نویسندگان آن است. تنها**

**مقالاتی که به امضای کارگری خپه**

**منتشر می گردد، مبین نظرات**

**رسمی آن می باشد.**

که از نظر او تحت تأثیر دکترین حزب کارگر، قرار گرفته بودند.

شیوه برخورد مردم، در قبال این جنایت توأم با عاطفه و انسانی بود. همه میخواستند، به نوعی، به قربانیان جنایت آندرش کمک کنند. بلافاصله بعد از انفجار بزرگی در برابر مقر صدر اعظم ناروی، تصور عمومی بر این بود که راستگرایان اسلامی عامل این انفجار هستند. و از دولت انتقاد میکردند که در جلوگیری از رشد و فعالیت اسلامگرایان، کوتاهی کرده است. چون خلاف انتظار، عامل ترور، خارجی نبود، مردم از خشم عمومی ای که به سوی خارجی ها نشانه رفته بود، خود را سرزنش میکردند و با اظهار صمیمیت به خارجی ها وجدان شانرا از پیشداوری یی که کرده بودند، راحت میکردند. راست گرا ها، آنهایی که بیگانه ستیزی در صدر برنامه حزبی شان قرار داشت، به تقلا افتاده و از مفاهیم ریتوریک های بیگانه ستیزی که در استدلال های شان بکار برده بودند، اظهار ندامت میکردند. اما به زودی اندیشه ای حاکم بر جامعه، به تغذیه فکری جماعتی که از حادثه غیر مترقبه ترور شوکه شده بودند، پرداخت.

حزب کارگر از طرفداران نسبیست فرهنگی است. و با همان منطق از مکاتب شخصی ای که توسط اسلام گرایان اداره شده و شاگردان را با تفکیک جنسی، با شیوه های اسلامی تدریس میکنند، حمایت مینماید. فعالین آنها باور دارند که جهت تأثیر گذاشتن بر جوانان، میتوان از نفوذ معنوی ملا ها بر آنها استفاده کرد. آنها در ظاهر با فندامینتالزم مخالفند ولی در عمل با بلند بردن اتوریته ملا ها، تمرکز روی پرستار اجتماعی آنها و تلاش برای استفاده از نفوذ معنوی آنها، نه شناخت منطقی که در گفتار و تفکر آنها نهفته است، عملاً به رشد فندامینتالزم خدمت میکنند. آنها از مذهب و از جمله از اسلام تا زمانی که پا بر روی شاهرگ های منافع آنها نگذارند، حمایت مینمایند. تا یکی دو سال قبل مدارس مذهبی در پاکستان از پول مالیه دهندگان ناروی و از طریق "نوراد"، تمویل میشدند. فقط سه هفته قبل از حمله به مقر صدراعظم، با تکیه به تیوری ارتجاعی نسبیست فرهنگی، جنایات جانبانی نظیر آندرش، مانند ملا متوکل، ملا ضعیف و ملا ربانی را نا دیده گرفته و با دعوت از آنها به اسلو جهت شرکت در کنفرانس هایی، زمینه سهم دهی به آنها را در حکومت کرزی آماده میکردند.

نظام حاکم از آنجا که منافع حیاتی اش آنرا در خطر نیست، با آنکه میداند ترکیب پدیده های مذهب و ناسیونالیسم چه پوتنسیل تخریبی یی دارد، مع الوصف با آن کنار می آید. چون میداند تضاد میان سرمایه داری از یکسو و

## سیر احتمالی جدال..

حاشیه بی خواهند شد و بر عکس جناح خواهان مقابله با طالبان در موقعیت بهتر و کلیدی تری قرار خواهند گرفت. تحکیم موقعیت جناح مخالف طالبان در دولت با حمایت اکثریت اقلیت اجتماعی که اینبار برعکس پانزده سال قبل توهم در برابر رژیم طالبی ندارند، مواجه خواهد شد.

آلترناتیف دوم یعنی ادامه جنگ و شکست طالبان، نه فقط در برنامه سیاسی کنونی دولت افغانستان و "جامعه جهانی" وجود ندارد که احتمال چنین چرخش نیز در آینده نزدیک بعید به نظر می‌رسد. آنچه خواست و برنامه از میان برداشتن طالبان را در شرایط کنونی و آینده نزدیک ناممکن می‌سازد، عمدتاً به دلیل عوامل داخلی و منطقی است. علت داخلی عمدتاً به تمائل و گرایش جناحهایی از رژیم موجود برمیگردد که اتحاد با طالبان را بر اساس ناسیونالیسم قومی و بنیادگرایی دینی در اولویت فعالیت‌های خود قرار داده اند. علت بیرونی بیشتر به نقش پاکستان و عربستان در حمایت از طالبان است که از گذشته تا به حال ادامه دارد. پاکستان از طریق طالبان در پی تضعیف و از میان برداشتن نقش حریف و دشمن اصلی آنکشور در منطقه، یعنی هندوستان است و عربستان سعودی نیز سعی مینماید تا از طریق طالبان با نفوذ ایران در منطقه مقابله نماید. آمریکا و متحدین با حمله بر افغانستان و عراق در طی اینمدت نشان دادند که قادر نیستند به رژیم دلخواه و با ثبات بدون توجه به قدرتهای منطقی دست یابند. لهذا تنشها و تضادهای معین غرب با قدرتهای منطقه نه بر سر نقش و نفوذ ایشان بر رژیم حاکم در افغانستان، بلکه بر میزان نفوذ و منافع سیاسی آنها متمرکز شده است.

آلترناتیف سوم همان مصالحه میان دولت و طالبان است، سیاستی که از جانب کرزی و جناحهای نزدیک به وی علی الرغم امتناع طالبان از مذاکره و مصالحه، با حرارت و کرنش تمام دنبال میگردد. ترور برهان الدین ربانی رئیس شورای عالی صلح رژیم به وسیله طالبان، که اخیراً اتفاق افتاد، آلترناتیف مصالحه را مؤقتاً به چالش کشیده است و جناحهایی در داخل و خارج از رژیم برای اولین بار سیاست مصالحه میان دولت و طالبان را مورد تردید قرار داده اند. جناحهای مخالف مصالحه با آنکه میدانند که کنار گذاشتن این استراتژی توسط دولت و حامیان آن با اینگونه حوادث ممکن نیست اما میخواهند با اتخاذ روشهای قاطعتر موقعیت جناحی شانرا در دولت ائتلافی بالا ببرند. در

هر دو طرف درگیر جناحهای متفاوتی وجود دارد و هر یکی از جناحها تمائل بیشتر به یکی از استراتژیهای سیاسی و نظامی دارند. عدم تمائل علنی طالبان به مذاکره با رژیم و کوبیدن بیشتر بر طبل جنگ و مخصوصاً ترور مهره های فعال رژیم، قبل از همه غرض دست برتر پیدا نمودن در روند مصالحه و معامله در دوره های بعدی است. ترور عناصری چون ربانی ممکن است در کوتاه مدت بر روند مذاکرات تأثیرات منفی به جا گذارد اما در یک چشم انداز دورتر، نبود چنین عناصری که کمتر مائلند امتیازات زیادی به طالبان بدهند، در خدمت استراتژی طالبان است. طالبان به خوبی میدانند که اینبار به تنهایی قادر به گرفتن و حفظ قدرت نیستند اما هدف اصلی شان این است که در ائتلاف بعدی طرف اصلی و نیروی تعیین کننده باشند، چیزیکه دولت افغانستان و حامیان غربی آن نیز از نتایج مذاکره و معامله مدنظر دارند یعنی هر دو طرف تاکتیکهای سیاسی و نظامی را دنبال میکنند که در پروسه معامله و مصالحه بعدی از یک موقعیت برتری برخوردار باشند. به طور مثال طالبان در ضمن عملیات نظامی خبرساز در نقاط حساس و مهم دولتی، کشتن و محو فزیکه مهره های اصلی جناح مخالفین خود در دولت را در دستور کار قرار داده اند. این مهره ها عمدتاً شامل چهره های قومی و نظامی در میان قبائل پشتون و عناصر فعال "جبهه شمال" می باشند. ناتو و دولت در ضمن تقویت ارتش و پولیس از لحاظ سیاسی میکوشند بین "شورای کوئته" و گروه حقانی طالبان و حزب اسلامی عامدانه تفاوت بگذارند و به شیوه های متفاوت جلو اتحاد آنان را بگیرند. از لحاظ نظامی نیز میخواهند طالبان مناطق مهمی را تحت کنترل نداشته باشند و دایماً در پی جلب و یا نابودی فرماندهان محلی آنها می باشند.

اگر عملکردهای سیاسی و نظامی دو طرف درگیر را در چهارچوب تئوری گیم یا بازی سیاسی مطالعه نمائیم، متوجه میشویم که ما به یک بازی دینامیک با اطلاعات کافی Dynamic Game of complete information مواجه هستیم. یکی از پیش شرطها در تئوری گیم منطقی بودن و عقلانی عمل نمودن بازی کننده گان است. گرچه یک چنین پیش شرط در مورد طالبان برای بعضی بیش از حد سخاوتمندانه به نظر خواهد رسید، اما عملکرد آنان به طور کلی مخصوصاً در سالهای اخیر نشان دهنده اینست که آنها در بسیاری از موارد کاملاً سنجیده و حساب شده عمل میکنند و چنین به نظر میرسد که کلیه فعالیت‌های آنها زیر نظر متخصصین نظامی و سیاسی پاکستان به پیش می‌رود. قبل ازینکه به خود بازی بپردازیم، ابتدا از تحلیل استراتژیها آغاز مینمائیم: هر دو طرف (دولت و طالبان) در برابر سه استراتژی و یا سه آلترناتیف احتمالی قرار دارند و آن عبارتست از جنگ، مصالحه و تسلیم.

دولت			
طالبان	جنگ	مصالحه	تسلیم
	جنگ	(1,3)	(0,4)
	مصالحه	(3,1)	(1,3)
	تسلیم	(3,1)	(2,2)
		(4,0)	

اگر به جدول بالا دقت نمائیم، براحتی در می یابیم که استراتژی تسلیم برای هر دو طرف در مقایسه با استراتژیهای دیگر یعنی جنگ و مصالحه از سود و ارزش کمتری برخوردار است، یا به عبارت دیگر برای دولت (تسلیم > مصالحه > جنگ) می باشد و این مسأله در مورد طالبان نیز صادق است. یک چنین استراتژی که کاملاً تحت چیره گی strictly dominated دیگر strategy قرار دارد، از مجموعه استراتژیهای طرفین بازی کننده باید حذف گردد، چونکه طرفین میدانند که طرف مقابل هرگز آن استراتژی را انتخاب نخواهد کرد. در بازی بالا با حذف استراتژی تسلیم از مجموعه استراتژیهای هر دو طرف برای بازی کننده گان تنها دو استراتژی دیگر {جنگ و مصالحه} باقی میماند و جدول بالا به جدول زیر تقلیل می یابد:

دولت			
طالبان	جنگ	مصالحه	تسلیم
	جنگ	(2,1)	(1,3)
	مصالحه	(3,1)	(4,2)

اگر به ماتریکس بالا دقت شود ما نقطه توازن یا Nash equilibrium نداریم. همانگونه که در بالا اشاره شد ما به یک بازی دینامیک و با اطلاعات کافی سروکار داریم و به گونه بیکه ابتدا مثلاً دولت در برابر دو استراتژی قرار دارد: جنگ یا مصالحه. اگر دولت جنگ را برگزیند، طالبان مجبور از انتخاب استراتژی جنگ است و بازی به پایان میرسد، اما اگر دولت مصالحه را برگزیند، طالبان بلامعطل جنگ را بر میگزینند، چونکه با انتخاب استراتژی جنگ نفع بیشتری می برند، چیزنیکه در واقعیت تا کنون جریان دارد.

دلیل منطقی آن نیز روشن است چونکه استراتژی مصالحه جویانه دولت باعث بالارفتن روحیه جنگجویان طالب و گسترش

## سیر احتمالی جدال...

نفوذ آنان گردیده و همین استراتژی به نابسامانی و بی روحیه گی هرچه بیشتر نیروهای دولتی نیز کمک مینماید. تا زمانیکه ما به یک چنین بازدهی مواجه باشیم که یکطرف در جنگ ذینفع باشد و دیگری در مصالحه، بازی کدام راه حل ندارد و بازی زمانی راه حل خواهد داشت که دارای نقطه توازن باشد. اگر به جای ماتریکس بالا ما ماتریکس زیر را میداشتیم، درینصورت ما به یک نقطه توازن و یا راه حل مواجه بودیم.

دولت		جنگ	مصالحه
طالبان	جنگ	(1,1)	(2,2)
	مصالحه	(3,2)	(4,3)

در جدول اخیر به وضاحت دیده میشود که استراتژی مصالحه و مصالحه بالاترین ارزش را برای هر دو طرف دارد و نقطه توازن بازی است. مثلا اگر طالبان جنگ را انتخاب نمایند، دولت مائل است صلح را چون ارزش 2 بزرگتر از یک است. اگر طالبان مصالحه را برگزینند، دولت باز هم مصالحه را ترجیح میدهد، چون ارزش 4 بزرگتر از 3 است. برعکس اگر دولت ابتکار انتخاب استراتژی را به دست بگیرد، باز هم استراتژی (مصالحه - مصالحه) نقطه توازن می باشد.

با این مختصر بررسی مسأله در چهارچوب تئوری گیم، این پرسش مطرح خواهد شد که مطالعه تئوری گیم سیاسی میان نیروهای بورژوازی و ارتجاعی و همچنین تحلیل نقطه توازن و یا راه حل دلخواه آنان چه نفع به سیاستهای نیروهای سوسیالیست و چپ در جامعه دارد؟ از نظر ما مهمترین دستاوردی که از چنین تحلیل متصور است، پیش بینی نسبی سیر اوضاع سیاسی جامعه و جایگاه نیروهای اصلی درگیر در آنست. روشن است که این پیشبینی نسبی بوده و امکان حاکم شدن استراتژی دیگر، نظیر استراتژی (جنگ - جنگ) نیز با تغییرات شرایط بازی و عوامل غیرمترقبه ممکن است رونما گردد. مثلا ترور ربانی که در بالا به آن اشاره شد، موقتا ادامه سیاست مصالحه با طالبان را برای اولین بار با چالش و مخالفت علنی محافل از درون و بیرون نظام مواجه نموده است و از جمله دولت برای اولین بار با نفی مذاکره با طالبان از مذاکره با دولت پاکستان سخن میراند. اینگونه مخالفتها میتواند موقتی باشد اما ادامه چنین فعالیتهایی میتواند به غلبه استراتژی (جنگ - جنگ) کمک نماید. درک روند تغییرات سیاسی در تعیین تاکتیک و شیوه های مبارزاتی ما،

فوق العاده مهم است. زمانیکه در یابیم که سیر تحولات احتمالا به سازش نیروهای ارتجاعی منجر میگردد، لازم میافتد که از همین حالا جامعه را به پیامدهای آن آگاه سازیم و تاکتیکهای و شیوه های مبارزاتی مناسب خود را نیز تعیین نماییم.

طوریکه در بالا دیدیم که طالبان در شرایط کنونی کماکان به ادامه استراتژی جنگ و تشدید حملات خود پافشاری میکنند و نسبتا مطمئن اند که پس از بیرون رفتن نیروهای ناتو و امریکا از کشور، شرایط کاملا به نفع آنها تغییر نموده و در آنصورت آنها طرف اصلی معامله قدرت سیاسی خواهند بود و با ائتلاف بخشهایی از دولت، رژیم دلخواه خود را ایجاد خواهند کرد. یک چنین تحلیل و چشم انداز، آنها و حامیان شانرا از اتخاذ استراتژی مصالحه، با وجود ارزش بالاتر آن نسبت به استراتژی جنگ در شرایط فعلی، باز میدارد. هر زمانیکه طالبان و حامیان آنها از عدم پیروزی نظامی شان در آینده مطمئن گردند، در آنصورت بلادرنگ راه مذاکره و معامله را در پیش گرفته و استراتژی مصالحه به استراتژی اصلی آنها تبدیل خواهد شد. در هر بازی که پیامد و نتایج نهایی بازی از قبل به هر دو طرف بازی معلوم باشد و بازی کننده گان بدانند که اگر بازی به آن مرحله برسد، نتیجه بدست آمده چه خواهد بود، لهذا بازی کننده گان دایما و در هر دور بازی دستاوردهای خود را براساس نتایج نهایی مورد ارزیابی و مقایسه قرار میدهند. هرگاه بازی کننده گان دریابند که نتایج بازی در یک دور معین بالاتر از نتایج نهایی است، بلامعطل آنرا پذیرفته و بازی پایان می یابد و اینگونه بازی بر تئوری قیاس یا استنتاج وارونه Backwards Induction استوار می باشد. تلاشهای اخیر غرب و رژیم و از جمله پیمان استرژیک امریکا با دولت افغانستان و یا با دیگر کشورهای مدافع آن در واقع تلاش در جهت تعیین وضعیت نهایی سیاسی و نظامی در کشور است و سیگنال دادن به مخالفان در مورد راه حل نهایی بازی می باشد. اینگونه تعهدات (در صورتیکه باورکردنی و غیرقابل تعویض باشد) به اضافه بالارفتن توانایی دولت و به خصوص نیروهای نظامی و امنیتی در کل، میتواند طالبان و دیگر مخالفان مسلح دولت را متقاعد سازد که از طریق جنگ و فعالیتهای نظامی نمیتوانند به قدرت دست یابند. تنها از طریق چنین باوری، غرب و دولت افغانستان میتوانند مطمئن باشند که استراتژی مصالحه آنها با استراتژی مصالحه مخالفین مواجه خواهد شد و تا زمانیکه این شرط در بازی موجود میان طرفین درگیر ایجاد نگردد، تمام تلاشهای دولت در جهت مصالحه با تشدید جنگ از جانب طالبان پاسخ خواهد گرفت.

ادامه در صفحه ۶

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی  
تاریخ دی، د زبیبناک گرو او  
زبیبناک شوونکو طبقو  
ترمنخ، دمحمومو او حاکمو  
طبقو ترمنخ، دتولنی دتکامل  
په مختلفو پراونوکی او هم دا  
چی دغه مبارزه هغه حای ته  
رسیدلی ده چی زبیبناک  
شوونکی او ستم شوونکی  
طبقه (کارگره طبقه) نور نشی  
کولای زبیبناک گری او  
ستمگری طبقی (پانگه والی)  
جغ نه خلاصی ومومی مگر دا  
چی په عین حال کی توله توله  
دتل لپاره د زبیبناک او ستم  
له قید نه ورغوری.

مانفیسست کمونیست



## سیر احتمالی جدال...

خلاصه تصور پیروزی محتوم و بلادرنگ طالبان پس از خروج قوای ناتو از افغانستان، گزینه سازی بی بیش نیست و تفاوت‌های مهم میان ایندوره و دوره قبلی که به پیروزی طالبان انجامید، عملاً به فراموشی سپرده میشود. در میان سه چشم انداز موجود، آلترناتیف مصالحه بیش از هر آلترناتیفی شانس موفقیت دارد. احتمال یا شانس پیروزی یک راه حل خود یک مسأله نسبی و پدیده بی نهایت سیال و دینامیک است و میتواند با وقوع حوادث غیرمترقبه و یا عدم محاسبه و تحلیل دقیق یکی از طرفین، به آلترناتیف دیگری میدان دهد. مشخصاً در بحران موجود افغانستان، آلترناتیف مصالحه زمانی میتواند مسؤولانه و جدی در یک بازی دینامیک با اطلاعات کافی از جانب طرفهای درگیر در عمل پیاده گردد که نتایج نهایی بازی یا گیم از همین حالا برای جناحهای بازی کننده با احتمالات بالایی معلوم باشد. تا زمانیکه نتایج نهایی نامشخص است، بازی علی الرغم دستاوردهای دلخواه مرحله بی برای طرفین، راه حل و نقطه توازن نمی یابد و بازی هر بار به مرحله بعدی کشیده خواهد شد. مطمئن شدن مخالفان رژیم به عدم پیروزی یگانه و مهمترین شرط و فاکتور مادی در قطع سریع جنگ و شروع معامله سیاسی میان طرفین درگیر است. تلاشهای طرفین برله و بر علیه یک چنین زمینه عینی بیش از هر زمانی تشدید یافته است. تحلیل اوضاع سیاسی و بحران موجود و پیش بینی های نسبی سیر حوادث به ما کمک خواهد کرد تا به جای دنباله روی و دستپاچه گی در برابر حوادث و تغییرات سیاسی، مبارزه آگاهانه و تاکتیکیهای با نقشه بی را حتی در بحرانی تر شدن اوضاع به پیش ببریم.

شکنجه و سنگسار

منابع و روی کرد ها:

1. کنوانسیون ضد شکنجه و رفتار یا مجازات خشن، غیر انسانی یا تحقیر کننده..
2. کریمه شبرنگ شاعر بی سرنوشتی زنان، پرتو نادری:
  - <http://asmana.net>
  - [www.humanrights-ir.org/php/view.php?objnr=19](http://www.humanrights-ir.org/php/view.php?objnr=19)
  - Foucault, Michel (1975). *Surveiller et punir: Naissance de la prison*, Paris : Gallimard.

## هیولای زاده بی...

مذهب و ناسیونالیسم از جانب دیگر، آنتاگونیستی نیست. و آن زمانی هم که از آزادی صحبتی میکنند، منظور شان آزادی کسب ثروت است، نه آزادی انسانها. کشته شدن انسانها هم تا زمانی که در خارج از قلمرو سیاسی آنها بوده و تأثیری در انتخابات نداشته باشد، برای بورژوازی صرفاً یک احصاییه است.

برای قربانیان جنایات آندرش، تیم های تخصصی تشکیل میدهند تا تأثیرات روانی حمله تروریستی را به حد اقل برسانند. حتی ساختمانهایی را که آندرش با نفرت نقطه پایان بر زنده گی نوجوانان گذاشت، میخواهند تخریب نمایند. ولی همزمان پناهجویان جوان را به جبر و خلاف معیارهای خودشان، به کشور هایی میفرستند که جانان دیگری چون آندرش آنرا به خاک و خون کشیده اند.

تناقض دیگری که ناشی از مورال دو گانه نمایندگان بورژوازی میباشد، اینست که در حالیکه در تحلیل های خودشان، جنایات آندرس را محصول آمیزش دیدگاه های افراطی مذهب و ناسیونالیسم میدانند، نظریه نسبیت فرهنگی را همچنان دنبال کرده و اجازه میدهند سناریوی کنفرانس "بن" اول در رابطه به افغانستان مجدداً تکرار شود. سناریوی که با تکیه بر قومیت کرزی و با پشتوانه مذهب که انعکاس آنرا در اولین بیانیه کرزی بعد از اشغال افغانستان توسط ناتو با این گفته که " تطبیق حکومت شریعت در افغانستان" از اولویت های کاری اوست، میتوان به روشنی مشاهده کرد. در بن دوم، با شرکت دادن جنایت کار ترین دسته ها که مانند آندرش مشروعیت شانرا از ۱۴۰۰ سال قبل از امروز میگیرند، میخواهند زمینه گسترش پایه های اجتماعی قدرت کرزی را که در راستای منافع خود شان هست، مهیا سازند.

بورژوازی از دموکراسی، مانند شمشیر دو لبه ای استفاده میکند. از آزادی صحبت میکنند، ولی زمانی که بدن آمنه بی در زیر باران سنگ اسلامگرایان متله میشود، به آزادی عمل جانان احترام گذاشته و به نوشتن گزارشی از حادثه، به روزنامه اشپیکل بسنده میکنند<sup>(۱)</sup>. یا تحمیل پوشش اسلامی حجاب به دختران حتی پائینتر از نه - ده سال، را حواله به نسبیت فرهنگی نموده، و در پا مال شدن حقوق آنها با اسلام گرایان همونوا میشوند. حتی آنزمانی که وحشت جنایت یکی از جناح های مذهبی را تجربه مینمایند، از جناح دیگرش، خواستار التیام میشوند.

آزادی انسانها، بدون آزادی از قید استثمار سرمایه، بدون قطع کردن دست مذهب از زنده

گی مردم و بدون از میان برداشتن امتیاز رنگ و جنس، میسر نیست.

(۱) - کالوینیسیم : نظریه جان کالوین، تیولوگ فرانسوی که خلاصه دکتورین آن چنین است : تباهی کلی، فساد. نتیجه گناه ازلی بشر است. برای جلوگیری از طبیعت بشر که به گونه بی خلق شده اند که خدا را با قلب و روحشان دوست ندارند، و به خواهشات نفسی خودشان گردن می نهند، بایست آنها به کار تشویق گردند، تا فرصت پاسخ دادن به خواهشات نفسی را نداشته باشند.

(۲) - Real politics

(۳) - به گزارش سنگسار آمنه به شماره ۱۰ کارگری خپه مراجعه شود  
مأخذ :

Moon of Alabama (July 24.20119) - ۱

www.dagbladet.no , lørdag

20, aug. 2011 - ۲

۳- تشکیلات و رهبری، نوشته کریستین اولستین

ISBN 82-00-22884-3

اگر مایلید طین آزادی خواهی و برابری

طلبی در خارج و داخل افغانستان تقویت

گردد، اگر به آزادی انسان و برابری گام

زن و مرد اعتقاد دارید، به سازمان

سوسیالیستهای کارگری افغانستان

پیوندید!

عصر جدید

Asre – Jadid

<http://www.asrejadid.org>

E-mail:

[editor@asrejadid.org](mailto:editor@asrejadid.org)

حساب بانکی

Kultrabanken

1254.05.36080

## شکنجه و سنگسار

کشیده است، نمی تواند بدنش را در برابر آماج سنگ و هجوم نفرت دفاع کند. هر اندازه به آنان فکر می کنم به همان پیمانانه وحشت سراسر هستی ام را فرا می گیرد، از این نظام ظالمانه و ستمگر حقوقی بدوی منجر می شوم. از این نظام آپارتاید جنسی متنفر می شوم که با چه بربریت زنان و مردان را به کام مرگ حواله می کند.

زن از ورای آن شیرهای که با تصور دفاع در برابر انتظار مرد ها ساخته بوندو قادر نیست که ضربه سنگها را از بدن او دور کند. از لای روزنه های چادری که بر چشمانش کشیده شده است مرده های متحرک را تماشا می کند که دیوانه وار منتظر اند تا با سنگ هایشان به پیکر های آنان هجوم برند و با منقار هایشان تکه های بدنشان را در حلقوم های خاک بریزند تا این گودال تنگ و تاریک را رنگین سازند. زن جوان بهت زده به آنها نگاه می کند به تک تک بدن های متحرکی که چقدر با عاطفه بیگانه اند. دهان های شان مانند دخمه های سیاه به سمت آسمان بلند است. برخی با لنگی سیاه و عده بی با پکول در شتابند تا برای خوشنودی خدایشان مراسم سنگسار را بر پا سازند. زن لحظه بی به این تصور می رود که این خدا چه هدیه بی جز قدرت در بدل خون وی به قاتلانش خواهد داد؟ زن از پشت چادری، سمبل تداوم سلطه مذکر مذهبی نگاه می کند. بغض سینه اش را می فشارد. انتظار هجوم آدمهای را می کشد که از چهرها و مغزشان تحجر می بارد. زن می داند که آنها عشق را با سنگ و تفنگ شکار می کنند.

من زمان را با این زن دنبال می کنم. حس عصیان گری بر ذهنم جاری می شود. چشمانم با اشک آمیخته است. میدانم که تا چند لحظه ای دیگر تمام زندگی آنها را با لخته های خونشان بر دیواره های این دخمه خواهند نوشت. باد خاک را بر صورت زن می پاشد و احساس می کنم که قلبش غلیظ ترین درد را که مقدمه مرگ است به تجربه می نیشیند. شعر کریمه شیرنگ ذهنم را بخود مشغول نموده است. می دانم که در واقع زندگی آنها مدتها است که با عشق پایان یافته است. آن زن، ما ها است که در آن سوهای دور همرا با معشوقش طعم سنگ و مرگ را چشیده است.

## پ درود

«کو دوشی که بر داردهستی ویرانه ام را  
بدرود زنده گی  
مردم؛ اما نا سیر از لبخند  
مردم؛ اما نا آشنا با خودم

دیگر کوچه ها جنازه ام را حمل نخواهند کرد.»

این شام تلخ عجیبی ست!

شام اعدام ترانه

شام بلعیدن فریاد

شام بستن روشنایی

این شام تلخ

شام عجیبی ست

من در گذرگاه یک شام تلخ

جنازه تقدیر خویش را خواهم خواند

## مجازات بدن

در اینجا موضوع شکنجه و کیفر بدن است. بدنی که اطاعت نمی کند و تسلیم نمی شود و از احکام بدنی پیروی کرده است. فشار روی بدن به منظور تسلط بر بدن ابژه است تا از فاعلیت باز ایستد و به فرمانبری تن دردهد. در این منطق بدن ابژه است و از آنجا که مستقلانه وجود دارد حق حیات ندارد، بلکه باید تسلیم و تابع باشد. در این نگاه بدن ابژه بی است تاز خدا و نماینده وی فرمان ببرد. تسلیم در برابر قوانین باشد که دیگران تصمیم می گیرند تا حکام زمینی را برای کنترل بر بدنها اعمال نمایند. فوکومی نویسد:

«اما بدن مستقیماً در حوزه بی سیاسی جادارد؛ مناسبات قدرت بر بدن چنگالی بی واسطه می گشاید، آنرا محاصره می کند، بر آن داغ می کوبد، آنرا رام و تربیت می کند، تعذیبش می کند، آنرا ملزم به انجام کارهایی می کند، به اجرای مراسمی وامی داردش، و نشانه هایی از آن می طلبد. این محاصره سیاسی بدن، مطابق مناسبات پیچیده و دو جانبه، با استفاده اقتصادی از بدن پیوند دارد؛ تا حدود زیادی، بدن به منزله نیروی مولد است که به محاصره قدرت و استیلا در می آید؛ اما بدن تنها در صورتی به منزله نیروی کار در می آید که در چنگال و قبضه نظام انقیاد باشد؛ بدن تنها در صورتی به نیرویی مفید بدل میشود که هم بدنی مولد باشد و هم مقید (فوکو: 38).»

هدف کل مجازات که به صورت سنگسار مادیت پیدا می کند، تداوم کنترل بر بدن است، بدنیکه از قلمرو سلطه رها شده و حالت ابژه شدن را زیر سوال می برد. ایجاد فشار بر بدن برای انقیاد از قوانین متحجر صورت می گیرد، انقیاد از نظامی که در آن بدن ابژه بی است که در اختیار قدرت قرار دارد و قدرت در ترکیب امارت اسلامی و رژیم حقوقی آن تجسم یافته است. بدن زن باید زیر کنترل مرد باشد اما از آنجا که شیوه سلطه بر بدن بر پایه های نظام کهن و ارزشهای نا ظریف قدرت استوار است،

پس سلطه بر بدن برای سلطه به آنچه سلطه پذیر نیست تکیه می کند؛ یعنی نابودی فیزیکی بدن. تکیه گاه حقوقی و مشروعیت این سلطه، رژیم حقوقی اسلام است. در این رژیم حقوقی جایگاه زن و مرد و ساحة عملکرد آنها مرزبندی شده است. در این حوضه همه چیز بر اطاعت بی چون و چرا استوار است. بدن دارای حاکمیت در جامعه است و همه بدنها در انحصار مالکیت مسلم کالبد حاکمیت قرار دارد. استفاده از بدن در مواردی که خواست های بدن با رژیم قدرت سازگاری ندارد تجاوز محسوب می شود. این زن و مرد با برقراری رابطه عاشقانه، این سلطه را زیر سؤال قرار داده و اعتماد خود را در پیشگاه قدرت از دست داده اند. این دودن به حریم قدرت تاخته اند. تجاوز در حریم مالکیت خصوصی قدرت جرمی است نابخشودنی که پاسخش شکنجه و مرگ است. با وصفیکه قدرت مذهبی در دردورنمای خود بدن انسان را در انحصار خود تصور می نماید، اما بدن و یا انسان زیر قلمرو آن تلاش می کند تا این قدرت مطلق را نفی کند. به این ترتیب بدن عصیان گر خود را با شکنجه و مرگ مواجه می سازد.

مجازات بدنی سنگسار، با آنکه میراث مجازات عهد باستان است، اما با همان روشی اجرا می شود که مردمان عصر حجر در شکارگاه های دسته جمعی استفاده می نمودند. نحوه برگزاری این مراسم نیز شباهت به رسوم و عنعنات تاریخی این دوران دارد. اعمال تعذیب نیز بخشی از این نمایش وحشیانه است. نگاه به شیوه شکار حیوانات وحشی که مشترک به شکار دست می زنند؛ این مطلب را بخوبی روشن می سازد که حیوانات درنده در کشتن طعمه خویش وحشیانه عمل می نمایند. مثلاً حیوانات درنده اگر طعمه شان ضعیف باشد، پیش از کشتن با پیکر آن بازی می کنند و با شکنجه آنرا به قتل می رسانند. در عصر باستان نیز انسانها پس از یک شکار دسته جمعی موفق، جشن و سروری بر پا می نمودند. این سنت باستان هنوز به صورت نا آگاهانه در مراسم اجرای کیفر و مجازات سنگسار در انظار عمومی اجرامی شود. شیوه مجازات در انظار عمومی تمثیلی از این نمایش دسته جمعی و ادغام نقش بدن در کالبد باستانی جامعه طالبی است.

این شیوه های شکنجه در محضر عام مدتها است که از افغانستان رخت بر بسته بود و یا به شکل کنونی اجرا نمی شد. اما فرایند جنگ و سلطه احزاب اسلامی آنرا به گونه بی تازه در میدانهای عمومی باز تولید نمود. نا پدید شدن مجازات در محضر عام ناشی از وضعیت اجتماعی جدیدی بود که مردم آنرا در دهه های

## شکنجه و سنگسار

سپس خیام عاشق صدیقه را به میدان می آورند. دستانش را از پشت بسته اند. وی اندکی مقاومت می کند. چشمانش را می بندند. و به شیوه وحشیانه تری سنگ بارانش می کنند و با صورت روی زمین می افتد. و ناله ای بر می خیزد و مرد جوان برای ابد خاموش می شود.

### شکنجه روانی

ماده اول کنوانسیون منع شکنجه به تعریف شکنجه می پردازد:

۱- از نظر این کنوانسیون شکنجه چنین تعریف می گردد: هر عملی که به واسطه آن و تعدا درد و رنجی شدید، خواه جسمی یا روحی، بر فرد اعمال شود، آن هم برای اهدافی چون کسب اطلاعات یا اعتراف گیری از او یا از یک شخص ثالث، یا با هدف تنبیه او به دلیل انجام عملی که او یا شخص ثالثی مرتکب شده، یا مظنون به ارتکاب آن است، یا با هدف ارباب و واداشتن او یا شخص ثالث (به انجام کاری)، و بنابر دلایل تبعیض آمیز از هر نوع [شکنجه محسوب می شود]، به ویژه هنگامی که چنین درد و رنجی از سوی یک مقام یا فرد دیگری برخوردار از سمتی رسمی یا به تحریک یا رضایت یا قبول وی اعمال شده باشد. شکنجه شامل درد و رنجی که صرفا منبعث از احکام قانونی یا ذاتی این احکام و یا بخشی از آن ها باشد، نیست. (کنوانسیون منع شکنجه ماده: 1).

بدون شک شکنجه روانی یکی از شاخص های مجازات است که در رژیم ارتجاعی طالبان اجرا می شود. فشارهای غیر قابل تصور ناشی از تحقیر، نثار دشنام های رکیک دسته جمعی، اهانت گروهی، ایجاد حس شرم و پشیمانی، و وضعیتی ضد انسانی است که به آنها تحمیل می گردد.

مراسم دلخراش سنگسار در فضای گرد و خاک آلود با سرو صدا های مردمیکه در این مراسم شرکت جسته اند آماده می گردد. فریاد «الله اکبر» تکرار می شود. هیاهو از اعماق گرد و خاک پاهای شرکت کنندگان، به گوش می رسد. اینجا نمایشگاه هیست که بیننده را در اعماق قرون می برد. مردان دستار پوش و مسلح در گشت و گذارند و رویای سهمگین مرگ و نیستی را مژده می دهند. آنها برای کشتن و سنگسار عجله دارند و با حالت پریشانی به هر سو می روند. جشن مرگ بر پا کرده اند زن و مردی را که

بدون اجازه متولیان مذهبی شان با هم عشق ورزیده اند از زندگی محروم می نمایند. به باور آنها عشق جرمی است که با سنگسار پاسخ می گیرد.

اینجا دشتی است که در سر و صورتش خشکی و بی مهری طبیعت جاری است. زن و مردی را پیش از راندن به کام مرگ شکنجه می کنند. سرو صدا در فضا می پیچد وزن جوانی را محاصره کرده اند. زنی را می بینی که با اندام استوار و قد بلند و سر در آسمان در گودالی منتظر سنگسار است. اینجا کسی بر شکنجه اعتراض نمی کند، بلکه مردان تشنه شکنجه و مرگ اند. اینجا هیچ گویی ضجه ای را نمی شنودو محشری است که در آن باران سنگ ها بر بدنها، چشمی را نمناک نمی سازد. همه آماده بزن بزن و پرتاب سنگ هاند و تولد مرگ بر بدنهای زن و مرد ستم دیده بی که مرگ خود را نظاره می کنند، جاری میشود. اینجا شکنجه کردن خوب است و سنگسار آخرین مرحله پاداش خداوندیست. اینجا انسان را در پیشگاه خدا قربانی می کنند تا ابهت سلطه مردانگی را بر سلول سلول زنها تزریق نمایند. اینجا سرزمین طالبان است، سرزمین خشونت الهی، سرزمین ملا ها که میخوانند تاریخ مذكر ربا خون عاشقان بنویسند. اینجا نمایشگاه شکنجه و سنگسار است و زن و مردی در انتظار مرگ، شکنجه می گردند.

### لطفاً خود را بجای آنها قرار دهید!

دیدن این صحنه ها به رویای وحشتناک شبیه است و حتا تصور آن برای انسان خفه کننده است. لطفاً برای یک ثانیه تصور کنید که شما را سنگسار می کنند و در میان موج سنگ و نفرت مردم که بطور دسته جمعی کمر به قتل شما بسته اند، قرار دارید. شاید فکر کنید که من با دیدن این صحنه خیلی متأثر شده و عواطفم بر من غلبه کرده اند.

ولی من در حالیکه این صحنه را تماشا می کنم، خود را بجای آن زن و مرد قرار می دهم. صحنه بی اندوهناک است. اشکهای مثل باران بی مهابا جاری می شوند و تلاش می کنم تا این جریان را به دقت تماشا نموده و از رفتار مردمی که مراسم قتل را سازماندهی می نمایند چیزی حالی ام نشود. اما اشک ها امانم نمی دهندو قادر نیستم شاهد این صحنه باشم. حالم به هم می خورد. کامپیوترم را رها می کنم و در صحن خانه قدم می زنم و زمان، جهان، انسان تفنگ مذهب، قانون زندگی و همه چیز را ز منظر این زن و مرد نگاه می کنم. حس می کنم که این سنگ ها به بسر من می بارند. حس می کنم پیکر من آماج ضربات سنگ باران است. خشم و نفرت از هستی ام می بارد و دنیا چنان تاریک می شود که گویا انسانیت در آن معنایش

را گم کرده است. زمان آهسته قدم بر می دارد و همه چهره های که با خواندن واژه های تکراری به زبان عربی «الله اکبر» را به من حواله می کنند، زیر نظرم عبور می کنند. اسکلیت های خشمناک، صورتکهای آدمیان که کینه و عطش خون خواری از سیما هایشان می بارد. فریاد های گوش خراش را می شنوم که هر کدام مانند پتکی بر سرم کوبیده می شوند. اما صداها تند تر و بلند تر می شوند. تلاش می کنم تا بفهمم که آیا آنان هم نوعان منند؟ میخوام بدانم چرا مرا می کشند و چرا شکنجه و نابودم می کنند؟ میخوام بدانم چرا عشق ورزیدن در فرهنگ آنان جرم است؟

میخوام بدانم که آیا قاتلان من خود قربانیان نیستند که با کشتن من مرتکب جنایات می شوند؟ لحظه به لحظه از پشت نگاه های یک قربانی با آن قربانیان، قاتلانی که زندگی شان را با مرگ من لذت بخش می سازند حس همنوعی کنم که چرا مرا می کشند؟

اما همه ای این سوال ها یم با باران سنگ هاپاسخ می گیرند. مغزم را منفجر می کنند. بدنم پاره پاره می شود. استخوانهایم را درهم می کوبند و زبانم بریده می شود. اینها پاسخ سوالهای من اند در سرزمیکه در آن جلادان حاکمان مطلق اند و قاتلان داوران عدالت.

بر می گردم جلو کامپیوتر می ایستم ضربان قلبم تیز تر می شود تا اندازه ایکه صدایش را می شنوم. تمام زندگی یک لحظه در ذهنم جاری می شود. کودکی ام، جنگ، صلح، آرزوها، مادرم، عشق ها، دوستی ها، خیانت ها، بودن، حس زندگی داشتن و آنچه که تا این لحظه ها تجربه کرده ام. حالا در جمعی قرار دارم که تا لحظات کوتاه دیگر به این زندگی بی آنکه به بار نشسته باشد، پایان می دهند. با سنگهایشان بدنم را تکه تکه می کنند، چشمانم که زیبایی زنده گی را ترجمه می کردند، کور میشوند، لبانم که در انتظار بوسه های معشوقه ام گریسته بودند، با سنگها دریده می شوند و قلبم که در انتظارستان معشوقی می تپد مثله مثله می گردد. دندانهایم که لبخند می باریدند و صبح شادمانی را به معشوقه ام، خانواده و دوستانم نوید می دادند، قطره قطره می ریزند. برابم دخمه مرگ را آماده کرده اند. در میان فریاد ها و شادی ها، من عاشق را برای خدایشان و نجات قوانینش سنگسار می کنند.

من در درد زن و مردی که در عالی ترین و پاکترین رابطه انسانی بدنشان را با هم قسمت کرده اند و در پای فرمان خدا به وحشیانه ترین شکلی هدیه می شوند، شریک می شوم. حس می کنم که چادر آبی که زن را در انحصار خود دارد و فاصله میان عشق و نفرت را با سنگسارگران که در آن گودال تنهایی و بی کسی ادامه در صفحه ۷

## جامعه مدنی: مدنیت و تمدن در

مفهوم عام خویش آنگاه که مدلولش طرز زنده گی انسان به مثابه انسان کامل و با فرهنگ بوده باشد، همان است که لوئیس مورگان انسان شناس شهیر امریکایی در کتاب «جامعه باستانی» خویش که فریدریش انگلس آنرا در لایه لای اثر جاودان خویش «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» آرایش و پیرایش داده است. مورگان تمدن را مرحله یی از حیات بشر دانسته است که در پی مرحله بربریت رونما گردیده است و گسترش یافته است، وی سومین و آخرین مرحله بربریت را چنین وصف مینماید: «مرحله بالایی {بربریت} با ذوب و تصفیه سنگ آهن شروع میشود و با اختراع نوشتن الفبایی و استفاده از آن برای نوشته‌های ادبی، به مرحله تمدن میرسد... در شعرهای هومر Homer، بخصوص در ایلیاد Iliad، ما اوج مرحله بالایی بربریت را مشاهده میکنیم. ابزار آهنی پیشرفته، دم (آهنگری)، آسیاب دستی، چرخ سفالگری، روغن‌کشی و شرابسازی، کار با فلزات که در حد یک هنر تکامل یافته بود، کالسکه و ارابه جنگی، کشتی‌سازی با الوار و تیر چوبی، آغاز معماری بمثابه یک هنر، شهرهای احاطه شده در دیوار با برج و بارو، حماسه هومری با تمام اساطیر - اینها عمده‌ترین میراث‌های گذار یونانیان از بربریت به تمدن بشمار میروند.» (1)

انگلس در ضمن پذیرش دوره بندی مورگان می افزاید: "... فعلا ما میتوانیم دوره بندی مورگان را به این ترتیب تعمیم دهیم: توحش - دورانی که در آن تصاحب محصولات طبیعی آماده برای استفاده غالب بود؛ چیزهایی که توسط انسان تولید میشدند عمدتاً ابزاری بودند که این تصاحب را تسهیل میکردند. بربریت - دورانی که در آن دامپروری و زراعت زمین بوجود آمد، که در آنها شیوه‌های ازدیاد بارآوری طبیعت بر اثر فعالیت انسان آموخته شد. تمدن - دورانی که انسان تکمیل محصول طبیعی را فرا میگیرد؛ دوران صنعت - به مفهوم خاص کلمه - و هنر." (2)

و اما در مورد اصطلاح جامعه مدنی ومدلولات آن باید گفت که یکی از بحث انگیزترین و پیچیده ترین مفاهیم فلسفه سیاسی است. این مفهوم در زبان فارسی برابر civil society انگلیسی و societ civile فرانسوی است. واژه civil مشتق از واژه لاتینی civis است که در دوره باستان به معنای جامعه شهروندان به کار می رفت. (3)

این اصطلاح در اغلب موارد به مفهوم

مجموعه ای از نهادها، انجمنها و تشکلهای اجتماعی مستقل از دولت و قدرت سیاسی، که در صورت بندی قدرت سیاسی نقش تعیین کننده ای دارند به کار میرود. ولی درحقیقت و درحال حاضر جامعه مدنی یک سازمان سرمایه داری مدرن از مناسبات زنده گی روزمره است که در آن سرمایه داران طبقه حاکم را تشکیل میدهند و با جهانی شدن مناسبات سرمایه دارانه این یکی هم دارد در شکل و صورت جهانی تبلور و خود نمایی مینماید.

مارکس و انگلس به این باوراند که گرچه اصطلاح «جامعه مدنی» با به میان آمدن و تسلط مناسبات و روابط بورژوازی در قرن هجدهم رواج یافت، مگر این واژه در معنایی گسترده تر از آن نیز به کار رفته است، چنانکه در ایدئولوژی آلمانی تحت عنوان: ضرورت، پیش شرطها و پیامد های از بین بردن مالکیت خصوصی. نوشته اند:

"جامعه مدنی، همه مراوده مادی افراد یک مرحله معین از تکامل نیروهای تولیدی را در بر میگیرد. این جامعه همه زنده گی بازرگانی و صنعتی یک مرحله معین را شامل می شود، و تا این حد، از دولت و ملت فزاتر می رود - گرچه از سوی دیگر مجبور است خود را در روابط خارجی به صورت ملت و در روابط داخلی به صورت دولت تحمیل کند. واژه "جامعه مدنی" در قرن هجدهم، آنگاه که روابط مبتنی بر مالکیت، خود را از جوامع قرون وسطایی آزاد کرده بودند، ظهور کرد. جامعه مدنی، به معنای فوق، فقط با بورژوازی به میان میاید. لیکن سازمان اجتماعی یی که مستقیماً از تولید و مراوده نتیجه میشود، و در تمام اعصار شالوده دولت و بقیه رو ساخت ایدئولوژیکی را تشکیل میدهد، همیشه به این نام خوانده شده است." (4)

چنانکه گفته آمد، هر چند که این اصطلاح در دوره های پیشاسرمایه داری و فیودالی نیز در لایه لای نوشته های فلاسفه جا داشت؛ اما از نقطه نظر وجود اجتماعی و موضوع قرار گرفتنش در محبت جامعه شناختی معاصر و یا "مبنای عروج مادی" اش دقیقاً که در مناسبات اقتصادی بورژوازی است، و "توده گیر" شدنش در اجتماعات دولت های مدرن سرمایه داری؛ بدون تردید همین بود که بیشتر در نوشته های متفکرین آلمانی مخصوصاً بعد از هگل به جای اصطلاح جامعه مدنی، مرادوات بورژوازی بکار رفته است و یا از هر دو به یک معنی استفاده شده است.

هر چند که ژان ژاک روسو مبنای وجود جامعه مدنی را تا تاریخ ظهور مالکیت خصوصی پیش می برد و اساس گذار جامعه مدنی را در کتاب دوم گفتار در ریشه ی نابرابری آدمیان این گونه به معرفی می گیرد: "نخستین کسی که گرد قطعه زمینی خط کشید که این زمین ازمن است

و مردم را آنقدر ساده یافت که گفته او را بپذیرند، بنیان گذار راستین جامعه مدنی است." اما نکته یی که نباید فراموش گردد این است که این پدیده های اجتماعی از ستم بر زن گرفته تا استثمار، دین، جامعه مدنی و .... هیچ کدام پدیده های در بست به وجود آمده یک زمان نیستند بلکه نظر به نیازمندی، هر بار تولید و بازتولید می گردند و در هر دور، حیات تازه، مکلفیت ها و حتی ویژه گی های وجودی تازه را با خود حمل می نمایند.

به هر حال همان گونه که در بالا اشاره مختصر رفت این اصطلاح (جامعه مدنی) در نظام های تاریخی قبل از عصر ما نیز در نوشته های اکثر اندیشگران به چشم می خورده است اما با اندک تعمق نظری دیده می شود که همه آنانیکه جامعه و تاریخ را با دیدی عمیق و ماتریالیستی به بررسی نمیکرفته اند در یک نقطه وجه اشتراک داشتند، و آن این که (جامعه مدنی) با مفاهیم مورد نظر آنان، برای همه یک رویا یا مدینه فاضله بوده و همه برای بسط جامعه تخیلی خود تکیه به آن می کرده اند. هنگامیکه در اروپا نظام فرسوده قرون وسطایی آخرین نفس های خود را می شمرد اجتماعات تجاری خرد و ریزی هر روز از طبقه متوسط شهری شکل می گرفت. در آن زمان به این جمعیت های تجاری جامعه مدنی نام می دادند، این تشکلهای در بین دو تشکل دیگر (خانواده و سلطنت) آن زمان قرارداد داشت، خواست و منافع این اجتماعات (جامعه مدنی) با هر دو تشکل دیگر (خانواده و سلطنت) در تناقض قرار داشت. به این معنی که خواست و منافع نهاد های جامعه مدنی آن زمان در مسایل زیرساختی اقتصاد تجاری و مرادوات کالایی و در سطح روبنا طرفدار مدرنیته؛ اما برعکس خواست و تلاش مقابل در امور زیربنایی "اقتصاد خودکفایی خانوار دهقانی" و در مسایل روبنایی مدافع سنت؛ این نبرد طی انقلابات متعدد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به نفع جامعه مدنی یا به قول آلمانی ها به نفع مناسبات بورژوازی به پیش رفت تا اینکه نظام ارباب رعیتی ریشه کن گردید، وشعار «انقیاد به زمین ممنوع است!» تمام اروپا را در نوردید و در نتیجه بورژوازی همه را مغلوب کرد و خود یکه تاز میدان شد.

بعد از استقرار نظام سرمایه داری در اکثر کشورهای اروپایی جامعه مدنی کما کان زنده گی حاشیه یی خود را سپری می کرد؛ حاشیه یی به این معنا که بعد از سلطه بورژوازی دیگر جامعه مدنی نقش نهاد بین خانواده و دولت را تقریباً از دست داده بود و تمام کارکرد های این جامعه را دولت بورژوازی به شکل بهتر از این نهاد انجام می داد و هر دقیقه در صدد هر چه بیشتر تعمیم یافتن آن بود، خوب لابد که باید

## جامعه مدنی:

چنین می بود چرا که قدرت عالییه یا دولت وقت نیز در دست کسانی بود که درد زایمان این پدیده را در تولدش دیده بودند (اساس گذاران اجتماعات تجاری) در اینجا است که نظر هگل هم درین مورد صادق می آید که گفته بود: "با شکل گیری دولت های مدرن، جامعه مدنی در آنها حل می گردد و دیگر قلمرو فعالیتش را دولت ها به خود اختصاص می دهند و فلسفه وجودی جامعه مدنی بعد از آن بی معنا می گردد."

اما بعد از چندی یعنی با گسترش، توسعه و تنوع نظام های سرمایه داری، و بویژه پس از به پیروزی رسیدن انقلاب کارگری اکتبر در روسیه، جامعه مدنی نیز دوباره آهسته، آهسته جان گرفت. بعد از شکست انقلاب کارگری در روسیه و ظهور سوسیالیسم بورژوازی، مخصوصاً پس از جنگ جهانی دوم، در اغلب کشورهای بلوک سرمایه داری دولتی و در مسقط الرأس شان یعنی اتحاد شوروی قدرت به گونه یی انحصاری در دست دولت بود و شهروندان خارج از حزب و دولت حاکم حق ابراز قدرت را نداشتند. جامعه مدنی این بار بدین منظور تجدید حیات یافت و یا به عبارت دقیق تر توسط سرمایه داری بازار آزاد بازتولید شد که حقوق فردی را تبلیغ و ترویج کند تا قدرت دولت محدود و دموکراسی یعنی "آزادی بی قید و شرط تجارت" در تمام زمینه ها تضمین گردد. و خلاصه کلام این که، این دوره حیات جامعه مدنی نیز با شکست بلوک شرق در 1989 به پایان رسید.

اما اکنون سؤال اساسی اینجاست که بورژوازی سراسر جهان را زیر چکمه گرفته؛ طرح اقتصادی خانم تاچر نخست وزیر وقت انگلستان که به تاچریسم (سرمایه داری بازار آزاد بدون هیچ محدودیت دولتی و قانونی) مشهور است هم در تمام قلمرو مناسبات اقتصادی دنیا حکم فرماست و تمام کارکرد ها به مراد دل پیش می رود چرا هنوز هم به قول هگل فلسفه وجودی جامعه مدنی از پا در نیامده است؟

از آنجاییکه شرح و تفصیل این موضوع در حیطة این مقال نمی گنجد، ناگزیریم به همین روال بالا ادامه داده یک روند طولانی تاریخی را در چند جمله خلاصه نماییم. امروز تمام فشار بورژوازی در سراسر دنیا این است که به هر شکلی که می شود چه باز تولید نهادهای جامعه مدنی باشد یا ایجاد کمیسیون های حقوق بشر، (ان. جی. او.) یی انتقاعی باشد یا نهاد خیریه غیر انتقاعی، انجمن شعرا و قلم به دست ها باشد یا اداره دولتی، فقط می خواهد یک مسأله اساسی را از طریق آنها به طبقه کارگر و اقشار دیگر

تفهیم و نهادینه سازد و آن این که یک نابرابری بنیادی و واقعی را که به شکل اوپژکتیف بین انسان ها وجود دارد با یک برابری روبنایی و غیر واقعی عوضی بگیرند یعنی "نا برابری واقعی اقتصادی را با برابری صوری سیاسی". و تکلیف نهادهای امروزی جامعه مدنی هم جز ایفای چنین نقشی چیز دیگری نیست و چه زیباست که طبقه کارگر این نابرابری واقعی و برابری غیرواقعی را حدوداً دوصد سال قبل درک نموده بود و امروزه نیز از آن با وجود تمام دهن پاره گی های بورژوازی برای تحمیل توده ها که با غول های رسانه یی تبلیغ می نماید، آگاه است.

+++++

پینوشتها:

- 1 - منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت. فصل اول.
- 2 - همانجا.
- 3 - فرهنگ سیاسی - داریوش آشوری، ذیل "CIVIL SOCIETY"
- 4 - ایدئولوژی آلمانی - مارکس و انگلس، ترجمه ژوبین قهرمان

## شکنجه و سنگسار

محدودی تجربه نموده بودند. البته این ناپدید شدن کفیری به معنای نابود شدن مجازات از جامعه نبود بلکه نشان از تعویض شکل ظاهری کيفر و انتقال آن در داخل زندانها و شکنجه گاه ها می باشد.

این زن و مرد رابطه عاشقانه داشته اند و همین رابطه باعث گردیده بود که توسط طالبان و علمای اسلامی به سنگسار محکوم گردند. طبق قوانین اسلامی طالبان هر زن و مردی که خارج از قوانین و مقررات شریعت اسلامی آنها، روابط جنسی بر قرار کند با سنگسار مجازات و تنبیه می شود. و این مجازات در محضر عام صورت می گیرد. هدف از تطبیق آن تعمیم اخلاق اسلامی و الهی قلمداد شده تا جامعه را از وجود اخلاقیات غیر اسلامی پاکسازی شود. این قوانین دقیقن طبق همان قوانین عهد باستان مورد اجرا قرار گرفت.

این نوع مجازات در شرایط سلطه حزب دموکراتیک خلق با روش دیگر اجرا می شد. نه سنگسار بلکه گونه های دیگری از مجازات مرگ با تکنیک جدید. اما به هر حال این بدن بود که در آن دوره ها و زمانهای بعد تر، باید بستر شکنجه قرار می گرفت. در هر دوی این

شیوه سرکوب، بدن است که مثله مثله می شود و آماج سرکوب و ضربه است. بدن در این رژیم های سلطه گر مزه تلخ اسارت و تعزیر را می چشد.

امارتجاع طالبی مسئله شکنجه و تنبیه بدنی و روحی را پیش از اجرای سنگسار بر روی بدن به شیوه وحشیانه یی اعمال می کند. تطبیق نظام حقوقی طالبی به قول فوکو نمایش «جشن ماتم زای تنبیه» است که پیش از نابودی فزیکتی شکنجه روانی را برای متهم در پی دارد. در این مراسم جمعی بخش از مردمیکه حضور پیدا می کنند و در تمرین شکنجه در اجرای مجازات و سنگسار شریک می شوند. رابطه شکنجه و اعمال قدرت بر بدن گذشته تاریخی دارد. میشل فوکو در کتاب زندان و مجازات به درستی این رابطه را توضیح می دهد: «اعدام در ملاء عام از آن پس به آشنائی تلقی می شد که خشونت بار دیگر در آن بر افروخته می شود» (فوکو: ص 18).

### رژیم کابل و مجازات سنگسار

رژیم حاکم در افغانستان بر خلاف سروصدا های تبلیغاتی، روش دو پهلو دارد؛ از یک طرف در قانون اساسی مجازات مرگ را گنجانیده است و از جانب دیگر طوری وا نمود می کند که پیشرفته ترین قانون را در عرصه حقوق انسانی به تصویب رسانده است. از یک سو اعدام می کند و از جانب دیگر ادعای تضمین حقوق اساسی انسان را جار می زند. ریس جمهوری رژیم اسلامی کرزی سنگسار زن و مرد در کندوز را محکوم نموده است نه از زاویه ای که عمل سنگسار وحشیانه است بلکه از این نظر که سنگسار در بیرون از قلمرو حاکمیت وی اجرا گردیده است.

رژیم کابل در عرصه حقوقی در طی 10 سال گذشته نتوانسته است جز موارد میکانیکی که زنی وزیر شده. چند زنی به پارلمان راه یافته است چیز اساسی تری برای زنان به ارمغان بیاورد. اما در رابطه با سنگسار که عبارت از اعمال احکام فقهی اسلام است، حکم سنگسار همچنان پا بر جا است و در سایت وزارت عدلیه به مراتب و کراراً از این روش برخلاف معاهدات و کنوانسیونهای حقوق بشر دفاع به عمل می آید. قانون اساسی رژیم کرزی تابع قوانین اسلامی است و هر قانون دیگر را تابع قانون اسلامی میدانند.

## حقایق ساده‌ی سوسیالیستی

## پُل لافارگ

کارگر: ولی اگر اربابان نباشند، چه کسی به من کار می‌دهد؟

سوسیالیست: این سوالی است، که مرتب از من پرسیده می‌شود؛ بگذار آن را بشکافیم. برای این که کاری انجام شود، سه چیز لازم می‌باشد: یک کارگاه، ماشین آلات، و مواد خام.

کارگر: درست است.

سوسیالیست: چه کسانی کارگاه را می‌سازند؟

کارگر: بنایان.

سوسیالیست: چه کسانی ماشین آلات را می‌سازند؟

کارگر: مهندسان.

سوسیالیست: چه کسانی پنبه‌ای را که شما می‌ریسید، کاشتند؟ چه کسانی پشمی را که همسرتان می‌ریسند، چیدند؟ و چه کسانی فلزات معدنی را که پسران بر سندان کوبیدند، حفاری کردند؟

کارگر: کشاورزان، چوپانان، معدن‌چیان؛ کارگرانی همانند خودم.

سوسیالیست: پس شما، همسرتان و پسران فقط زمانی می‌توانید کار کنید، که تعدادی دیگر از کارگران نقداً به شما ساختمان‌ها، ماشین آلات، و مواد خام را عرضه کنند.

کارگر: بلی، همین طور است؛ من نمی‌توانم بدون پنبه و دستگاه بافندگی، چیت ببافم.

سوسیالیست: خوب، پس این سرمایه‌دار یا ارباب نیست که به شما کار می‌دهد، بلکه بنا، مهندس و شخصزن است. آیا شما می‌دانی، که ارباب شما چگونه تمامی اشیایی که شما برای کارتان نیاز دارید را فراهم کرده است؟

کارگر: ارباب آن‌ها را خریده است.

سوسیالیست: ولی چه کسی این پول را به او داده است؟ کارگر: من چه می‌دانم. از پدرش یک مقدار پول به او ارث رسیده و حالا یک میلیونر شده.

سوسیالیست: آیا او این میلیون‌ها را به خاطر کار با ماشین آلات و ریسندهی پنبه به دست آورده است؟

کارگر: نه، امکانش خیلی کم است. از طریق به کار کشیدن ماست، که میلیون‌هایش را به دست آورده است.

سوسیالیست: پس او از طریق مفت‌خوری پول‌دار شده است؛ این تنها راه ثروتمند شدن است. آنان که کار می‌کنند، صرفاً به آن اندازه درآمد دارند که بتوانند با آن زنده بمانند.

ولی به من بگو، که اگر شما و کارگران هم‌کارتان کار نمی‌کردید، آیا ماشین آلات اربابان زنگ نمی‌زدند؟ حشرات، پنبه‌اش را نمی‌خوردند؟

کارگر: آره، اگر ما کار نکنیم، همه چیز درون کارگاه داغان و خراب خواهد شد.

سوسیالیست: پس شما با کار کردن‌تان، از ماشین آلات و مواد خام لازم، در واقع، برای کار خود نگهداری می‌کنید.

کارگر: بلی، درست است؛ من هیچ گاه فکر این را نکرده بودم.

سوسیالیست: آیا اربابان مراقب آن چه در کارگاهش می‌گذرد، هست؟

کارگر: نه چندان؛ او در روز فقط یک گشتی در کارگاه می‌زند، تا ما را در هنگام کار ببیند. ولی از ترس این که شاید دست‌هایش کثیف شود، آن‌ها را حتا از جیب‌هایش بیرون نمی‌آورد.

در کارگاه ریسندهی‌یی که همسر و دخترم کار می‌کنند، اربابان هیچ گاه دیده نمی‌شوند، با وجود این که چهار نفر هستند. در کارخانه‌ی ذوب فلزی که پسرم در آن کار می‌کند، اربابان نه فقط هیچ گاه دیده نمی‌شوند، بلکه شناخته شده هم نیستند؛ حتا سایه‌شان در «شرکت با مسئولیت محدود»، که صاحب کارخانه است، هم دیده

نمیشود. فرضاً اگر شما و من پانصد فرانک پس انداز داشته باشیم، می‌توانیم یک سهم در کارگاه بخیریم و یکی از این اربابان بشویم، بدون این که هیچ گاه پیمان را در آن جا بگذاریم.

سوسیالیست: پس چه کسی امور را در این محل، که به این اربابان سهام‌دار متعلق است، اداره و نظارت می‌کند؟ و یا در کارگاه شما، که یک ارباب دارد، چه کسی این کار را بر عهده دارد؟

کارگر: مدیران و سرکارگران.

سوسیالیست: ولی اگر این کارگرانند، که کارگاه را ساخته‌اند، ماشین آلات را ساخته‌اند و مواد خام را تولید کرده‌اند؛ اگر این کارگرانند، که تداوم کار ماشین آلات را ممکن می‌سازند؛ و مدیران و سرکارگران‌اند، که کار را هدایت می‌کنند، پس ارباب چه کاری را انجام می‌دهد؟

کارگر: هیچ چیز، به جزء استخاره کردن!

سوسیالیست: اگر راه آهنی به مقصد گره‌ی ماه موجود بود، ما می‌توانستیم اربابان را سوار آن کنیم و بدون بلیط برگشت به آن جا بفرستیم. و در آن حالت هم، کار بافندگی شما، ریسندهی همسرتان، و قالب‌سازی پسران، درست مانند سابق، ادامه می‌یافت.

راستی، آیا شما می‌دانی سودی که اربابان در سال اخیر به جیب زده، چقدر بوده؟

کارگر: به محاسبه‌ی ما، او می‌بایست صد هزار فرانکی به دست آورده باشد.

سوسیالیست: روی هم رفته او چه تعداد کارگر زن، مرد، و بچه را در کارگاه به کار گرفته است؟

کارگر: صد نفر.

سوسیالیست: آنان چه مقدار حقوق می‌گیرند؟

کارگر: به طور متوسط هزار فرانک، وقتی که حقوق‌های مدیران و سرکارگران را هم حساب کنیم.

سوسیالیست: پس صد کارگری که در کارگاه کار می‌کنند، روی هم صد هزار فرانک مزد می‌گیرند؛ و تازه به طور بخور و نمیر هم زندگی می‌کنند؛ در حالی که ارباب صد هزار فرانک را بدون انجام هیچ کاری به جیب می‌زند. فکر می‌کنی، که این دویست هزار فرانک از کجا آمده؟

کارگر: از آسمان که نیامده، من هیچ وقت باران «فرانک» ندیده‌ام.

سوسیالیست: این کارگران این کارگاه هستند، که نه تنها صد هزار فرانک حقوق خود را ایجاد کرده‌اند، بلکه به علاوه، صد هزار فرانک سود ارباب را - که بخشی از آن را برای خرید ماشین آلات کارگاه استفاده کرده- تولید کرده‌اند.

کارگر: این را کسی نمی‌تواند انکار کند.

سوسیالیست: پس این کارگران هستند، که پولی را تولید کرده‌اند که ارباب صرف خریداری ماشین آلات جدید می‌کند. و این مدیران و سرکارگران، بردگان مزدی مانند خود شما هستند، که تولید را هدایت می‌کنند. پس نقش ارباب در این میان چیست؟ او واقعا به چه دردی می‌خورد؟ کارگر: او فقط به درد استثمار کارگران می‌خورد.

سوسیالیست: بهتر است بگویید، که به درد غارت کارگر می‌خورد. این خیلی روشن‌تر و دقیق‌تر است.

\*\*\*

پُل لافارگ، نویسنده و فعال سیاسی سوسیالیست فرانسوی، از بنیان‌گذاران حزب کارگران فرانسه و از اعضای کمون پاریس، و نیز همسر لورا مارکس، دختر دوم کارل مارکس، بود. او در سال 1814 در سانتیاگو، کوبا، به دنیا آمد و در سال 1911 درگذشت.

لافارگ، هر چند بیش‌تر به عنوان مدافع حقوق زنان شناخته شده است، اما آثاری در زمینه‌ی تاریخ مذهب، اخلاق، ادبیات، زبان و کمدی هم دارد. شناخته شده‌ترین اثر لافارگ، «حق تنبل بودن» است، که به امکان سه ساعت کار در روز می‌پردازد. او با دختر دوم مارکس، لورا، ازدواج کرد و در واقع، داماد مارکس به حساب می‌آمد.

مقاله‌ی «حقایق ساده‌ی سوسیالیستی»، در سپتامبر سال

۱۹۰۳ در نشریه‌ی «سوسیالیست» منتشر شد

## با آنها که بالای دیوار

## نشسته اند

سید علی صالحی

نان از سفره و کلمه از کتاب، چراغ از خانه و شکوفه از انار، آب از پیاله و پروانه از پسین، ترانه از کودک و تبسم از لبان‌مان گرفته‌اید، با رویاهامان چه می‌کنید!

ما رویا می‌بینیم و شما دروغ می‌گویید... دروغ می‌گویید که این کوچه، بن بست و آن کیوتر پر بسته، بی آسمان و صبور ی ستاره بی سرانجام است.

ما گهواره به دوش از خوف خندق و از رود زمهریر خواهیم گذشت. ما می‌دانیم آن سوی سایه سار این همه دیوار هنوز علایمی عریان از عطر علاقه و آواز نور و کرانه‌ی ارغوان باقی ست.

سرانجام روزی از همین روزها برمی‌گردیم پرده‌های پوسیده‌ی پر سؤال را کنار می‌زنیم پنجره تا پنجره ... مردمان را خبر می‌دهیم که آن سوی سایه سار این همه دیوار باغی بزرگ از بلوغ لبلب و فهم آفتاب و نم‌نم روشن باران باقی ست.

ستاره از آسمان و باران از ابر، دیده از دریا و زمزمه از خیال، کیوتر از کوچه و ماه از مغازه، رود از رفتن و آب از آواز آینه گرفته‌اید، با رویاهامان چه می‌کنید؟

ما رویا می‌بینیم و شما دروغ می‌گویید... دروغ می‌گویید که فانوس خانه شکسته و کبریت حادثه خاموش و مردمان در خواب گریه‌اند.

ما می‌دانیم آن سوی سایه سار این همه دیوار، روزنی روشن از رویای شب تاب و ستاره روییده است.

سرانجام روزی از همین روزها دیده بانان بوسه و رازداران دریا می‌آیند

خبر از کشف کرانه‌ی ارغوان و آواز نور و عطر علاقه می‌آورند.

حالا بگو که فرض سایه از درخت و ری را از من، خواب از مسافر و ری را از تو، بوسه از باران و ری را از ما، ریشه از خاک و غنچه از چراغ نرگس گرفته‌اید، با رویاهامان چه می‌کنید!؟

**اعلامیه سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان به مناسبت دهمین سالگرد تجاوز امپریالیستها به افغانستان**

## امپریالیستها و مرتجعین داخلی علت اصلی بحران اند

پس از یکدهه جنگ و لشکرکشی امریکا و متحدین، وضعیت امنیتی و چشم انداز ثبات و آزادی در افغانستان تاریکتر و مبهمتر از گذشته است، ساحات جنگ گسترش و میزان تلفات اعم از ملکی و غیرملکی افزایش یافته است. فساد و رشوه خواری در دستگاههای حاکم، زنده گی را بر شهروندان عادی تیره و تار نموده است. تولید و قاچاق مواد مخدر که یکی از عوامل اصلی بی ثباتی میباشد قوس صعودی پیموده است. فقر و بیکاری بیشتر از گذشته در کشور بیداد مینماید و فاصله میان فقرا و ثروتمندان بیش از پیش افزایش یافته است.

ناتوانی نیروهای امپریالیستی و وابستگان داخلی آنها در بیرون رفتن از وضعیت موجود در افغانستان، نه یک پدیده تصادفی بلکه واقعیت اجتناب ناپذیری است که بایستی زمینه های بروز آنرا قبل از همه در ماهیت عملکرد این نیروها و تضادهای واقعی آنها جستجو نمود. امریکا و متحدین بنا بر منافع طبقاتی شان دایما همنوا و متحد با ارتجاع اسلامی و قومی بوده اند. واقعیتی که نه فقط در دهه هشتاد شاهد آن بوده ایم بلکه در یک دهه اخیر نیز دیدیم که چگونه سران و مهره های فراری و پراکنده ارتجاع افغانستان به کمک امریکا و متحدین بار دیگر به قدرت رسیدند. جنایتکارانی که با به راه انداختن جنگهای قومی و مذهبی موجب کشتار وسیع غیرنظامیان شده بودند و مردم خواهان عدالت و محاکمه آنها بودند؛ با حمایت نیروهای امپریالیستی، موفق شدند تا یکبار دیگر بر مردم سوار شوند. نیروهای امپریالیستی در طول این مدت، در تقابل با منافع مردم، از منافع مزدوران و دست نشانده گان خویش حراست و دفاع نموده اند و فقط خواسته اند که از عقب عینک آنها به واقعیات افغانستان خیره شوند. علاوه بر این، ناتوانی امریکا و متحدین در اداره اوضاع، بیانگر محدودیت قدرت و ناهمسویی آنها در ایجاد نظم و ثبات جهانی است. دنیای بعد از جنگ سرد نه یک جهان قطبی زیر سلطه امریکا و متحدین آن - تصویری که بیست سال پیش بعد از فروپاشی بلوک شرق ارائه میشد- بلکه جهانی چند قطبی و با یک مجموعه از قدرتهای محلی می باشد که هر یک در پی کسب منافع، به بازیهای پیچیده سیاسی و نظامی مشغولند. به طور مشخص در مسأله افغانستان، امریکا و غرب ناگزیر از پرداختن به استراتژیهای سیاسی و نظامی همسایگان و به خصوص کشورهای پاکستان و ایران اند. آنچه تاکنون تحقق یافته بیانگر اینست که غرب نه توان غلبه بر قدرتهای حریف را دارد و نه قادر است مخرج مشترک منافع خود با حریفان خود را پیدا نمایند و به همین دلیل قضیه افغانستان با حضور این نیروها بیش از پیش پیچیده تر شده است.

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان با حرکت از منافع کارگران و اقشار پایین جامعه، خواستهای خود را در مبارزه با بحران موجود در چند نکته زیر خلاصه مینماید:

1. ما نه فقط خواهان خروج سریع نیروهای امپریالیستی از کشور هستیم، بلکه هرگونه معاهدات و پیمانهای نظامی با این قدرت ها را شدیداً مردود میدانیم.
2. سیاست مصالحه میان نیروهای ارتجاعی به ویژه مصالحه میان دولت و طالبان که از حمایت نیروهای امپریالیستی برخوردار است، یک سیاست آشکارا ارتجاعی و مخالف خواستها و منافع مردم است. ما ضمن محکوم نمودن آن، خواهان وحدت و همسویی نیروهای سوسیالیست و آزادیخواه کشور هستیم.
3. محاکمه جنایتکاران چند دهه اخیر در کشور، خواست برحق اکثریت مردم ماست. اجرای عدالت درین مورد به ثبات و پیشرفت سیاسی کمک نموده و زمینه مشارکت بیشتر آنها را در تعیین سرنوشت شان فراهم مینماید.
4. همکاری و ارتباط مسؤولانه و عملی میان نیروهای سوسیالیست و چپ منطقه و جهان در مسائلی مانند قضیه افغانستان یک امر مهم و اجتناب ناپذیر است و سازمان سوسیالیستهای کارگری در این راستا خواهان برقراری رابطه با همه سازمانهای سوسیالیستی بی است که مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع را یک امر واحد دانسته و آن را از موضع منافع طبقه کارگر به پیش می برند.

**زنده باد سوسیالیسم !**

کمیته اجراییه سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان